

کتاب: اخلاق مسیحی

نوشته: چ. س. لوئیس

ترجمه: ر. نامور

فصل سوم: اخلاق اجتماعی

اولین چیزی که راجع به اخلاق مسیحی و روابط میان آن با انسان باید روشن نمود این است که مسیح نیامد تا در این قسمت اصول اخلاقی جدیدی موعظه کند. قانون طلایی عهد جدید که می‌گوید: «آن چه خواهید مردم به شما کنند شما نیز بدیشان هم چنان کنید» خلاصه این است که از هر چه همه اشخاص در اعماق قلب خود همیشه صحیح می‌دانستند. واقعا معلمین بزرگ اخلاق هیچ گاه اصول اخلاقی جدیدی نمی‌آورند. این کار مخصوص حقه‌بازان و پیغمبر نمایان است. چنان که دکتر جانسن گفته «به مردم بیشتر لازم است یادآوری کرد تا تعلیم داد» کار واقعی هر معلم اخلاق این است که پیوسته ما را به همان اصول ساده اخلاقی قدیمی که همه ما آن همه مایلیم آن را ندیده بگیریم برگرداند. مثل این که اسبی را پیوسته به مانعی که نتوانسته از آن بپرد نزدیک کنیم و یا پیوسته کودکی را به قسمتی از درسش که می‌خواهد از آن بگریزد برگردانیم. دومین چیزی که باید توضیح داد این است که مسیحیت برنامه سیاسی مفصلی برای اجرای آن چه خواهید مردم به شما کنند شما نیز بدیشان هم چنان کنید در جامعه معین و زمان مشخص ندارد و ادعای داشتن آن را هم ندارد و البته نمی‌توانست چنین برنامه ای هم داشته باشد زیرا مسیحیت برای همه مردم در هر عصر و زمانی است و برنامه مخصوصی که برای زمان و مکان معینی مناسب باشد، به درد زمان و مکان دیگری نخواهد خورد و به هر صورت طرز عمل مسیحیت چنین نیست.

وقتی این دین به شما امر می‌کند که گرسنگان را خوراک دهید درسهایی برای خوراک پزی به شما نمی‌دهد. وقتی به شما می‌گوید که کتاب مقدس را بخوانید درس زبان عبری و یونانی و حتی گرامر انگلیسی نمی‌دهد. هیچ گاه منظور مسیحیت این نبوده که هنرهای عادی بشری انسانی را تغییر داده یا دگرگون سازد برعکس مانند مدیری است که همه آنها را به وظایف صحیحشان می‌گمارد و منبع نیرویی است که به همه حیات جدید می‌بخشد مشروط بر این که خود را در اختیارش بگذارد. مردم می‌گویند: «کلیسا باید پیشرو باشد. اگر به طور صحیح این نظر را داشته باشند این موضوع درست است، و اگر به طور غلطی این نظر را داشته باشند درست نیست. بایستی منظور از کلیسا پیش آنها جامعه مسیحیان فعال باشد. وقتی می‌گویند کلیسا پیشرو ما باشد منظورشان باید این باشد که بعضی از مسیحیان یعنی همان‌هایی که اتفاقا دارای استعدادهای صحیح می‌باشند، بایستی دانشمندان اقتصاد و سیاست مدار باشند و به عبارت دیگر همه اقتصادپون و سیاستمداران مسیحی باشند و در عالم اقتصاد و سیاست تمام مساعی آنها صرف اجرای این دستور باشد که «آن چه خواهید مردم به شما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید». اگر چنین اتفاقی افتاد و ما هم واقعا آماده قبول این امر شدیم در این صورت راه حلی که مسیحیت برای مسائل اجتماعی ما پیشنهاد کرده به زودی پیدا می‌کنیم. ولی البته وقتی می‌گویند کلیسا پیشرو باشد، بیشتر مردم منظورشان این است که روحانیون باید برنامه سیاسی را تنظیم نمایند و این کاری است احمقانه.

روحانیون آن طبقه مخصوصی از اعضای کلیسا هستند که تعلیمات مخصوصی یافته و برای سرپرستی مخلوقات که بایستی تا ابد زنده بمانند اختصاص یافته‌اند؛ ولی ما از آنها کاری

می‌خواهیم که کاملا مغایر با آن منظور است مثلا اجرای اصول مسیحیت در اتحادیه های بازرگانی و یا در آموزش و پرورش، باید به وسیله متخصصین مسیحی اتحادیه های بازرگانی و متخصصین مسیحی آموزش و پرورش صورت گیرد، به همان قسم که ادبیات مسیحی اثر نویسندگان مسیحی و درام نویس های مسیحی است. و بعضی از مسیحیان یعنی همان هایی که اتفاقا دارای استعدادهای صحیح می‌باشند، بایستی دانشمندان اقتصاد و سیاست مدار باشند و به عبارت دیگر همه اقتصادپون و سیاستمداران مسیحی باشند و در عالم اقتصاد و سیاست تمام مساعی آنها صرف اجرای این دستور باشد که «آن چه خواهید مردم به شما کنند شما نیز بدیشان هم چنان کنید». اگر چنین اتفاقی افتاد و ما هم واقعا آماده قبول این امر شدیم در این صورت راه حلی که مسیحیت برای مسائل اجتماعی ما پیشنهاد کرده به زودی پیدا می کنیم. ولی البته وقتی می‌گویند کلیسا پیشرو باشد، بیشتر مردم منظورشان این است که روحانیون باید برنامه سیاسی را تنظیم نمایند و این کاری است احمقانه. روحانیون آن طبقه مخصوصی از اعضای کلیسا هستند که تعلیمات مخصوصی یافته و برای سرپرستی مخلوقاتی که بایستی تا ابد زنده بمانند اختصاص یافته‌اند؛ ولی ما از آنها کاری می‌خواهیم که کاملا مغایر با آن منظور است و برای آن تعلیمات نیافته‌اند. و این کار در واقع مال غیر روحانیون است مثلا اجرای اصول مسیحیت در اتحادیه های بازرگانی و یا در آموزش و پرورش باید به وسیله متخصصین مسیحی اتحادیه‌های بازرگانی و متخصصین مسیحی آموزش و پرورش صورت گیرد، به همان قسم که ادبیات مسیحی اثر نویسندگان مسیحی و درام نویس های مسیحی است.

کار اسقفان کلیسا نیست که دور هم جمع شوند و بخواهند در مواقع فراغت نمایش‌نامه و رمان بنویسند. با این حال کتاب عهد جدید بدون وارد شدن در جزئیات اطلاع واضح و روشنی از يك جامعه کاملا مسیحی به ما می دهد. شاید آن چه کتاب عهد جدید به ما می دهد بیش از قدرت قبول ماست چون به ما می‌گویند که در این اجتماع راه گذر و انگل معنی ندارد و اگر کسی کار نمی‌کند نباید غذا بخورد. هر کس باید با دست خود کار کند و بهتر از آن، کار هر کس باید يك چیز خوبی به وجود آورد، دیگر تهیه تجملات احمقانه و سپس انتشار اعلانات احمقانه‌تری برای خریدن آنها مورد ندارد، و دیگر طرفداری از آخرین مد و یا تکبر تبختر بی‌معنی است. در چنین صورتی جامعه مسیحیان چیزی است که ما امروز آن را «دست چپی» می‌خوانیم. از طرف دیگر همیشه اطاعت یعنی اطاعت واقعی و علایم ظاهری احترام را نسبت به فرمانروایانی که به طور صحیح انتخاب شده‌اند از همه ما خواستار است، یعنی کودکان نسبت به والدین خود و زنان نسبت به شوهران (گر چه این قسمت ممکن است خیلی مورد ایراد باشد) باید اطاعت نمایند. سوم این که جامعه مسیحی بایستی مجلس شادی باشد یعنی پر از سرور و شادمانی بوده و اندوه و اضطراب را خطا بدانند. ادب یکی از فضایل اخلاقی مسیحی است و عهد جدید از مردمان فضول گریزان است.

اگر چنین جامعه‌ای وجود داشت و شما یا من با آن برخورد می‌کردیم گمان می‌کنم با اثر تمرین از آن خارج می‌شدیم زیرا حس می‌کردیم که حیات اقتصادی آن خیلی اجتماعی است و از این لحاظ خیلی جلو است ولی حیات خانوادگی و قوانین و آداب زندگی آن تقریبا از مد افتاده و شاید حتی زیاد دارای آداب و از روی اشرافیت نیست. هر يك از ما به قدری از آن را می‌خواستیم ولی متاسفانه معدودی از ما طالب تمام آن می‌شدیم. اگر مسیحیت نقشه کلی ماشین بشریت است پس حقیقتا چنین چیزی را باید انتظار داشت. همه ما به طرق مختلف از آن نقشه کلی دور افتاده‌ایم و هر يك از ما در صدیدیم که ثابت کنیم تغییراتی که خود در این نقشه داده ایم جزو همان نقشه است. این قسمت را به کرات در هر چیزی که واقعا مربوط به مسیحیت باشد پیدا خواهید کرد. بدین معنی که هر کس مجذوب قسمتی از آن شده می خواهد آن قسمت

را انتخاب کرده بقیه را دور بیندازد، از این سبب است که ما خیلی جلوتر نمی‌رویم و به همین علت کسانی که برای مقاصد متناقضی در نبرد هستند همه می‌توانند بگویند که آنها هم برای مسیحیت جنگ می‌کنند. اکنون به نکته دیگری می‌رسیم. یونانیان قدیم بت پرست و یهودیان عهد عتیق و معلمین بزرگ مسیحیت قرون وسطی يك قسمت پندی به ما داده‌اند که سیستم اقتصادی جدید کاملاً آن را زیر پا گذارده است. همه این قوم به ما گفته‌اند که رباخواری، یعنی منفعت دادن پول حرام است در صورتی که امروز رباخواری اساس سیستم اقتصادی ما است. حال ممکن است مطلقاً نتیجه این عمل چنین نباشد که ما راه خطا می‌پیماییم. بعضی اشخاص می‌گویند که وقتی موسی و ارسطو و مسیحیان رباخواری را منع کردند نمی‌توانستند شرکت‌های سهامی امروزی را پیش‌بینی کنند و فقط رباخواری فردی را در نظر داشتند و از این رو چندان رقتی نباید به گفتار آنها داشت.

این موضوعی است که نگارنده نمی‌تواند روی آن تصمیمی بگیرد، زیرا نگارنده عالم اقتصاد نیست و واقعاً نمی‌داند که سیستم رباخواری فعلی سبب وضعیتی است که امروزه ما دچار آنیم یا خیر. این جا است که نظریه عالم اقتصاد مسیحی لازم است. اگر نگارنده نگوید که سه تمدن بزرگ (و یا اقلاً در نظر اول چنین به نظر می‌رسد) که با تحریم آن چیزی که اساس زندگانی اجتماعی ما می‌باشد موافقت، نسبت به خوانندگان وظیفه خود را اداء ننموده است. در این جا نکته دیگری اضافه نموده و این موضوع را به پایان می‌رساند. در جایی که عهد جدید می‌گوید هر کس بایستی کار کند دلیلی هم دنبال آن آورده و می‌گوید تا بتواند چیزی به نیازمندان بدهند پس سخاوت به معنی دست‌گیری از فقرا يك قسمت اصلی از اخلاق مسیحی است. در مثل ترسناك گوسفند و بزها این نکته به نظر مرکز ثقل همه چیز می‌رسد. امروزه بعضی اشخاص می‌گویند که دست‌گیری از فقرا بایستی لازم نشود و به جای این که به فقرا كمك کنیم خوب است جامعه‌ای به وجود آوریم که در آن نیازمندی وجود نداشته باشد. البته آنها کاملاً حق دارند بگویند که ما باید چنین اجتماعی را به وجود آوریم ولی اگر کسی چنین چیزی را فکر بکند در نتیجه همان لحظه از بخشش به فقرا دست برمی‌دارد و همان لحظه چنین شخصی با کلیه اخلاق مسیحی جدایی پیدا می‌کند. نگارنده عقیده ندارد که کسی بتواند بگوید تا چه میزانی بایستی به فقرا بدهیم. ظاهراً تنها دستور بی‌خطر آن باشد که بیش از آن چه فکر می‌کنیم که می‌توانیم بدهیم ببخشیم و اکنون پیش از پایان مطلب می‌خواهم به این حدس مبادرت ورزم که این گفتار در کسانی که هنوز آن را مطالعه می‌کنند چه تأثیری دارد.

حدس نگارنده این است که بعضی اشخاص دست چپی خیلی عصبانی می‌شوند که در این قسمت جلوتر نرفته‌ایم و بعضی اشخاص جبهه مخالف آنها عصبانی می‌شوند که خیلی جلو رفته‌ایم. در این صورت ما درست در برابر اشکال حقیقی یعنی تنظیم زمینه اصلی جامعه مسیحیت هستیم. غالباً ما در حقیقت به این موضوع نزدیک نمی‌شویم تا بفهمیم که مسیحیت چه می‌گوید ما از این نظر به آن نزدیک می‌شویم که برای نظریات حزب مخصوص خود تکیه کلام و پشتیبانی از مسیحیت داشته باشیم. در حقیقت در جایی که به ما ارباب و یا داوری پیشنهاد می‌گردد ما طالب همکار و هم‌دستی هستیم. نگارنده همین‌طور است. در این گفتار قسمت‌هایی وجود دارد که مایل به حذف آن بودم و از همین جهت است که این قبیل گفتارها هیچ‌گونه نتیجه‌ای نخواهد داشت مگر این که خیلی قدم فراتر بگذاریم. جامعه مسیحی فراهم نمی‌شود مگر این که غالباً ماها واقعاً آن را بطلبیم و ما حاضر نیستیم آن را بطلبیم مگر این که واقعاً به‌طور کامل مسیحی شویم. باز تکرار می‌کنم ممکن است من این قانون آن چه خواهید مردم به شما کنند شما نیز بدیشان هم چنان کنید را آن قدر بگویم که خسته شوم ولی حقیقتاً نمی‌توانم این دستور را اجرا کنم مگر وقتی که همسایه‌ام را چون خودم دوست داشته باشم و نمی‌توانم یاد بگیرم همسایه‌ام را چون نفس خود دوست داشته باشم مگر وقتی که یاد

بگیرم خدا را اطاعت نمایم و به همین طریق به طوری که گفته شد ما پیوسته به يك چیز باطنی دیگری منتهی می‌شویم یعنی از مسائل اجتماعی به مسائل مذهبی رانده می‌شویم. زیرا طولانی‌ترین راه‌ها در رسیدن به مقصود کوتاه‌ترین راه به سرمنزل است.